



۲۰۱۸/۰۹/۱۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت پانزدهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۶/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تایپی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

مخالفین روشانی:

منابع مختلف، در صدر مبارزه روحانیون متعصب اسلامی، در اتحاد با ملاکین «فیئودال» و پادشاه مغل، علیه جنبش روشانی، از «آخوند درویزه»، نام برده اند. بر اساس گزارش «اسلانوف»، درویزه در سال ۱۵۳۳م در پشاور متولد گردیده است. همین منبع همچنان می نویسد که شاید در سال ۱۶۳۸م وفات یافته باشد). درویزه را نویسنده کتاب «مخزن الاسلام» («گنجینه اسلام») بزبان پشتو و قسماً هم بزبان فارسی می دانند. این اثر او را، کتابی یافته اند که علیه نظریه پایزید انصاری، بقسم جدال نظریاتی، تدوین گردیده است. نشر مکرر این کتاب مربوط موضوع پرسشنامه مذهبی، یا کتاب سوال و جواب دینی شناخته شده است، که در آن خواسته شده است تا نظریات پایزید انصاری را رد نمایند. «مخزن الاسلام»، حتی رقص و آواز خوانی را که در بین افغانها علاقمندی زیاد وجود داشته است، گنهکاری و ممنوع اعلام نموده است. درویزه تأکید نموده است که «زنان باید زیر حجاب نگهداشته شوند، تمام اوامر اسلامی در طریقت سنی آن، باید شدیداً مرعی الاجرا باشد.». وقتی چنین موقف قریب پنجصد سال قبل را، با موقف بعضی از حلقات بنیاد گرای افراطی، یعنی اسلامیت های معلوم الحال امروزی، مقایسه نمایم، درین مورد چنین به نظر می آید که گویا تاریخ سرنوشت مردمان این منطقه، درین بخش ساکت مانده است. در تمام محتوای کتاب، درویزه لعنت و نفرین علیه پایزید بزبان آورده، و در آن در رابطه با نظریات وی، بدترین نسبت ها را که راجع به این فرقه ممکن بوده است، روا داشته است. یک جامعه در چنین فضا، چگونه راه معقول زندگی با همی را عیار ساخته خواهد توانست. برادر درویزه، ملا اصغر، درین کتات یک اظهار ممنوعیت را علیه پایزید، که بمعنی تکفیر و اخراج وی از جامعه روحانی بوده است، بشکل شعرمنتشر ساخته است. در آن منجمله مدعی شده است که گویا حضرت محمد (ص)، این فرقه را پیشگونی نموده و بدترین فرقه، تحت تمام گروپ های کفر شمرده است. محقق در رابطه بایک کتاب مورد نظر می نویسد که در یک بخشی ازین کتاب، توضیحات تاریخی گرایش مآبانه، در باره فرقه روشانی گنجائیده شده است. این کتاب در آغاز قرن ۱۹ توسط شرق شناس انگلیسی، «ج. لایدن» به نشر سپرده شده است. «اسلانوف» صریحاً یاد آور می شود: «از آنجائیکه شرق شناسان ما نیز از این منبع کاری گیرند، اظهار یک هوشداری لازم دیده می شود.»

او درین رابطه اظهار می دارد که در «ترجمه لایدن»، فوق العاده گرایش دیده می شود. او واضحاً مدعی است که اگر با دقت توجه صورت گیرد، اصلاً ترجمه نیست. از نظر او «لایدن»، خلاصه با کلمات خود افاده می کند، آنچه درویزه گفته

است. در عین حال « تحریف ها ئی راکه» مشاهده نموده است، از دید او بنا بر اهمیت موضوع، می خواهد نزدیکتر مطالعه نماید. او واضح اظهار می دارد: « لایدن می خواهد، بقبولاند که بایزید بعد از بازگشت خود، به « کانینگروم»، بیک گوشه نشین مبدل شده است، و برای خود یک سلول در یک کوه گوشه افتاده اعمار کرده است. (یک سلول ای که او در یک ساحه خلوت کوه، اعمار کرده است - ترجمه از متن انگلیسی)

لیکن آنچه درویزه نوشته است، کاملاً مغایر آنست: « او به سازماندهی جلسات مخفی متوسل گردیده، توده های بی خبر را درین جلسات دعوت می نموده است.»

به ادامه علاوه می کند که: « بطور کلی، درویزه همواره و مکرراً تأکید نموده است، که بایزید خود به « مردم ساده » و عوام مراجعه می نماید. (فراموش نکنیم که در همان مرحله هم عصر تاریخی، همچو «مردمان ساده»، یعنی دهقانان فاقد حقوق و صلاحیت، ولی غرق زیربار مکلفیت ها از جانب «اشراف فیئودال» در قاره اروپا، انقلاب ها را به پیروزی رسانیده اند.)

تمایل همچنان، در معرفی تاریخ افغان ها وزندگینامه درویزه (« اوتوبیوگرافی»)، که در یک اثر دیگر وی موجود است - « تذکره الابرار و الاشرار» (بفارسی.) تحت عنوان «دزدان» ، یعنی روشانی ها، درین کتاب یک فصل جداگانه اختصاص داده شده است. علاوه، قدم بقدم در جاهای مختلف، حملات علیه رهبری این فرقه و همچنان، لعنت و نفرین به آدرس آنها، بمشاهده می رسد.

در عین زمان، در همین نوشته، اعترافاتی هم به نظر می رسد، که برای یک محقق حائز اهمیت بزرگ است. چنانچه درویزه می نویسد، « که اوتوانسته است، یک بخشی از قوم یوسفزی را متقاعد سازد، تا علیه روشانی قرار گیرند. (در اخیر قرن ۱۶). به ادامه اضافه می نماید، که اکثریت افغان ها، مسکون در دامنه سفید کوه (سپین غر)، به این جنبش پیوسته اند، و اینکه افغان ها دیگر هیچ نماز نمی خوانند، نمی خواهند روزه بگیرند، از پرداخت مالیات (نکات) امتناع می ورزند، در برابر علما موقف و عقیده خصمانه دارند، به حریق قران و حدیث دست می برند.» (۴۶- ۴۷، مارتیروس اسلانوف، « جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی»، بزبان آلمانی، نشریه اکادمی علوم، مسکو ۱۹۸۱م)

درویزه کاملاً در تلاش بوده است، تا از جواب سؤالاتی کنار رود، که تا چه اندازه، تفهیم و تفسیر خودش خطرناک بوده می توانست، منجمله مسئله زمین. لیکن زمانی که از یک واقعه ضمنی افسانوی افغانی حکایت می نماید، مجبور بوده است، باز هم این مطلب را بنویسد:

« کهن سالان حکایت می کنند، که در بین افغان ها، رواج ضد شرعی عادت گردیده است: بعد از رسیدن به سن بلوغ و پختگی، پسران دارانی و ملکیت پدر و مادر را بین خود تقسیم می کنند. فقط قسمت کوچکی را برای اعاشه و اباته آنها و تدفین بعدی می گذارند. (خدا ما را از همچو بد روزی نجات دهد!)

در شریعت محمدی (با صلح آرام باشد)، بر خلاف امر است: وقتی پسر بزرگ می شود، باید خود را از طریق کدام مشغولیت تغذیه نماید، نه آنکه از پدر و مادر غذا طلب نماید، وقتی کور یا شل و معلول نباشد. حتی در حالاتی اگر پسر، تشبثی را بر ملکیت و به حساب پدر چه تجارتی و چه زراعتی باشد، به پیش ببرد، حق ندارد، به نسبت اینکه، ملکیت مربوط، پدر است. پسر فقط حق آنچه را داشته می تواند، که به قسم مزد و یا معاش مستحق باشد. وقتی پدر کدام تصمیم دیگر نگرفته باشد. بهر صورت پسر مستحق به دارانی پدر شناخته نمی شود، بجز آنچه پدر برضایت خود برایش از روی محبت می بخشد. در آنصورت هیچکس نمی تواند علیه آن اقدام نماید» (اسلانوف، صفحه ۴۷)

چون روشانی ها «کافر مطلق اند»، درویزه به فرمانروایان اسلام اجازه می دهد، که به کشتن آنها متصل شوند، زنان آنها را بطور کنیز بگیرند و بر بنای دلایل قانونی ملکیت های آنها را غصب نمایند. در یکی از منابع دیگر همچنان می خوانیم، که دشمنی عمیق درویزه با بایزید انصاری، از همان آغاز معلوم بوده است، چنانچه وقتی پیروان بایزید انصاری، بوی لقب « پیر روشن» نسبت داده بودند، آخوند درویزه او را « پیر تاریک » یاد می نموده است.

پیشروان روحانی و تربیت دهنده گان نویسندگان دینی - ملاکان و فیئودالان، که پشتو می نوشته اند، بر طبق اظهار درویزه، برادران و پسران آن بوده، آنچه مربوط ادب و استعداد است، نسبت به بایزید و هواداران او خیلی عقب مانده بوده اند. (همانجا) متصل به موضعگیری های خصمانه آخوند درویزه علیه روشانی ها، که در قسمت های قبلی، از موضوع حکم تکفیر ای که بر آنها، صادر نموده بود، یاد آوری بعمل آمده و همچنان اعلام های فتوا مانند وی، که راه را برای حکومت مغل در برخوردهای جزائی به پیروان جنبش روشانی، باز نگهداشته بود، شباهت به دوران برخورد «کارل بزرگ» آلمان نشان می دهد که در تحت نام خدمت به مذهب «کاتولیک»، صدها هزار باشندۀ «ساکسن» آلمان را «کافر» خوانده و بقتل رسانیده است. علی الرغم چنین حوادث خونین در سرزمین طوایف آلمان، درحال حاضر، بیک ملت پیشرفته، با قدرت بزرگ اقتصادی و دارای بنیاد قوی علمی و فرهنگ غنی با زبان رسمی واحد، مبدل گردیده است.

آنچه بدون تکلیف ارزیابی شده می تواند، اینست، علاوه از آنکه، در جامعه ما، نمونه های مراحل مختلف پهلوی هم قرار دارند، در مجموع در همه عرصه ها، از جهت انکشافات، ما چنان به عقب قرار داریم، که آنچه برای ما احتمالاً جدید بنظر رسیده است، در اروپا خاصتاً کهنه و از کار افتاده، شناخته شده است. این بدان معنی است که ما از قرون بدینسو در عقب انکشافات می شتاییم. جدید بودن نزد اروپائی ها در ساحة علم و فرهنگ، که در ساحات تولیدی و اقتصادی باید، حاصل بهتر داشته باشد، از تقدم برخوردار می باشد. به اصطلاح معمول ما در مقایسه از کاروان تمدن به عقب مانده ایم. در کشور های اروپائی و شمال امریکا، با تکمیل پروسه تعلیمات عامه، عمدتاً با تمرکز بدو شیوه، یا تحکیم سیستم دولتی مجهز با قوانین مورد احترام و درک عامه و یا تکیه بر آگاهی و همبستگی توده های مردم، توانسته اند، به درجات عالی ترقی اجتماعی دست یابند. درین هردو راه، کشورما با کمبودی ها و نواقص سنگینی در ادوار مختلف تاریخ روبرو بوده است. سیستم تعلیمی شکلی («فورمال») با سرعت حلزونی، در دهه های طولانی، که آنها تمام جامعه را دربر نداشته است، بدون شک یکی از عوامل بحرانات خونین بیش از سی سال اخیر شمرده شده می تواند. نباید فراموش نمود، که در همین وقفه سی سال، در قسمت اعظم از محلات، ریشه مکاتب سابق خشکیده است.

نگران کننده اینست، که تا اکنون، علاوه از عقب مانی در سطح رشد نیروهای مؤلده، نفوذ حلقات معین متنفذین و روحانیون نوع آخوند درویزه هنوز هم، در جامعه مواضع پنج قرن قبل را حفظ نموده اند.

حال عطف به سطر اولی، باید گفت که جانب روشانی ها نیز در آزمون، بدون عکس العمل در برابر مخالفین خویش نبوده اند. «اسلانوف» در حاشیه متن تحلیلی خویش، بر اساس نامه های «ژ. دارمیستیر»، «سور له ایندی»، پاریس ۱۸۸۸م، صفحه ۱۸۲ می نویسد، که درین رابطه توضیح دهنده خواهد بود هرگاه، کلمات «دی. ایبیتسون» را بیاد آوریم، که متکی بر نوشته های «میجر جیمز»، تحت عنوان «گزارش از پشاور»، نوشته است: که گویا «بایزید انصاری، موعظه یکنوع کمونیزم اجتماعی را به پیش می برده است. او به پیروانش اجازه داده بود، تا زمین و دارائی های همه آنائی را تصرف نمایند که نظرات او را نمی پذیرند.» همچنان مدعی اند، که الی یک وقت معین این فرقه مذهبی، نیمی از مردم افغانستان را جذب نموده بودند. (اسلانوف، نشریه علمی اکادمی علوم - مسکو، صفحه ۵۰، سال ۱۹۸۱م، بزبان آلمانی) (زمین دزدی امروزی بر اساس کدام موعظه عملی می گردد؟)

وقتی به قسمتی از اظهارات «بایزید انصاری» که در منابع محدود بدسترس رسیده است، از نظر می‌گذرانیم، معلوم نیست، که نظرات او دقیق چه ارزش اجتماعی و سیاسی در سرنوشت انسانهای وقت داشته است که به پیروان خود همچو اجازه داده است. گزارشات می‌رساند که بیشتر مخالفت وی با روحانیون اسلامی سنی، بوده است. بعضاً موقف او را نیز مذهبی، و به اصطلاح پیرو مکتب «تصوف» می‌دانند. اجتماعاتی را که بدور خویش جمع نموده است، در مرحله قبیلوی بسر می‌برده اند، در کار تبلیغی وی کافی بوده است، تا با سران قبایل صحبت نموده، آنها را معتقد سازد. رسم و عنعنۀ محافل «دیره» برای او هم باید، محل تبلیغ خوب بوده باشد. ازین طریق یا همه قبیله را با خود می‌داشته است، و یا اینکه همه را هم از دست می‌داده است.

وقتی در متون فوق و در قسمت های قبلی از رسم «ویش» صحبت بعمل آمده و شیوه خاص استفاده از زمین توسط بعضی از قبیله ها، تشریح گردیده است، معنی آنرا ندارد که در همه جماعت های اقوام و قبایل پشتون، همزمان، چنین سیستم مسلط بوده باشد.

بسیار تفاوت های ساختاری و مشغولیت اقتصادی قبایل پشتون «رایسنر» متوجه یادداشت های «الفستون» گردیده که گفته است: «چراگاه ها، یا زمین های «لا مالک» آزاد نبوده است، تا هر افغان، روی آن حیوانات را آزاد به چریدن رها سازد. «همچنان مدعی شده است که: «تفاوت غرب افغانستان از شرق افغانستان در آنست که در قسمت اولی اقوام گله دار یا مالداران، بیشتر مشغول چوپانی بوده اند.» (همانجا، صفحه ۵۴)

در نتایج تحقیقاتی «رایسنر» در رابطه با پشتون ها چنین آمده است: «در مدت زمانی که اقوام افغانی در سمت راست سواحل «اندوس» بسر می‌برده اند، مناطق جدید را بدون تأخیر، مستقیماً بیک ضربه متصرف شده اند، مسکونین آن مناطق به همسایه مبدل گردیده، زمینداری ها را بین خود تقسیم و به استفاده اقتصادی آن، آغاز نموده اند. برای درانی ها و غلزائی ها چیزی مانند «قطره چکان» در وادی های زراعتی شباهت داشته است. مرحله عبوری، گذار به مسکن گزینی درین بخش، در چهار چوب خانواده ها و حلفات نزدیک، خونشریک تحقق یافته، بنیاد فرهنگی «ویش» در بین درانی ها و غلزائی ها، وسعت قابل ملاحظه نداشته است، و فرق آنها با مرواتی، بنوچی و «غونداپوری»، یوسفزی و سائر اقوام پشتون، که قلمرو های بین کوه های سلیمان و «اندوس» را اشغال و به زندگی ادامه داده اند، بمشاهده می‌رسیده است...» (رایسنر، صفحه ۵۵)

از جانب دیگر، این سیستم عمدتاً در مناطق کوهستانی و یا مناطق ای که، زمین های مورد استفاده، از نگاه کیفیت فرق داشته است، پارچه های زمین در سطوح مختلف و یا به نسبت موضوع آب و غیره، نا متجانس و یا نا همگون بوده است، چنین یک رسم و شیوه برقراری نوع عدالت، از جمله اختراع خاص همین قبایل بوده است، که بقول منابع مختلف، حتی آثار آن الی نیمه دوم قرن بیست وجود داشته است. اما در ساحات دیگر، که وادی های هموار و موقعیت جغرافیائی متجانس بوده است، چه در شرق و چه در غرب، مالکیت خصوصی بر زمین تحت عوامل مختلف بوجود آمده، که سیستم «ویش»، عملی نبوده است.

البته، حالاتی هم وجود داشته است، که امپراتورها، برای بعضی از قبایل، محلاتی را برای سکونت و زنده گی در اختیار آنها گذاشته اند، یکنوع از مالکیت اشتراکی قبیله بوجود آمده است. چنین ساحات وقتی در طی قرون، بین بازمانده گان تقسیم شده است، تناسب ملکیت نیز تغییر یافته، بی زمین و کم زمین و یا مالک نسبی بزرگتر بوجود آمده است. باز هم چنین ترکیب، با ترکیبی که در اروپا، در نتیجه سپردن املاک بقسم «تبول» و یا «جاگیر» به اشخاص انفرادی، به پاس خدمات افراد، به «اشراف و پادشاهان» و یا «امپراتوران»، بوجود آمده است، کاملاً متفاوت شمرده می‌شود. در اروپا، به همچو مالکین «فینودال» نامیده اند، که بر زمین آنها، دهقانان، محروم از ملکیت شخصی کار می‌کرده اند، در این مرحله که افراد جامعه، روی داشته های طبیعی عمل می‌نموده اند، مرحله ایست قبل از سرمایداری. در قلمرو کشور ما، وضعیت خیلی پیچیده و بغرنجتر بوده است.

اینکه انسان‌های کشور ما در دره‌ها و دامنه‌های کوه‌ها و دشت‌های پر سنگ، چگونه با امکانات محدود در طی قرون زندگی فقیرانه داشته‌اند، تا اکنون ممکن برای بعضی‌ها، معمی باشد.

«ایگور رایسنر»، دوکتور تاریخ در اثر تحقیقاتی خویش تحت عنوان «مشخصات انکشاف فیئودالیزم در بین افغانها» (چنین احساس می‌گردد، که همین مؤلف کلمه افغان را با پشتون در اثرش یکی می‌داند.)، چنین جمع‌بندی نموده است: «با وجود آنکه هیچگونه شواهد مستقیم در اختیار نداریم، لیکن باز بر حسب طرز‌العمل معلوم مغل اعظم، در برابر «خان‌های - هاتاکا»، می‌تون قبول کرد که خان‌های درانی، بحیث فرد، در برابر خدمت، ملکیت‌های زمین، بشکل «تیول» یا «جاگیر» هم در ساحه نفوذ خود و هم در مناطقی که عمدتاً مردم تاجیک بسر می‌برده‌اند، دریافت می‌داشته‌اند.» (افغانستان: گذشته و امروز، اکادمی علوم - مسکو، ۱۹۸۱م صفحه ۶۱، بزبان آلمانی)

از جانب دیگر وقتی از کلمه پشتون و یا پشتون‌ها نام می‌بریم، معنی آنرا ندارد که همه در مناسبات واحد اجتماعی - اقتصادی قرار دارند، خاصتاً اشتباه‌آمیز خواهد بود، هرگاه فوراً تصویر قبیلوی و «سیستم ویش» و یا مطلقاً ساختار فیئودالی نوع اروپای غربی و غیره را، بر رخ آنها نقش‌نمائیم. این گروه‌های اجتماعی، که دارای زبان مشترک مانند سائر گروه‌های «اینتی» هستند، همچنان لهجه‌های مختلف از آنها نیز شنیده می‌شود، تشکل‌های طبقاتی نیز در مراحل مختلف، در تحت شرایط و اشکال مختلف در بین جوامع آنها، راه یافته است. با تفاوت از بسیاری جوامع جهان، اشکال ملکیت، بخصوص ملکیت بر زمین، در آغاز، در واقعیت از خارج در ساختار اجتماعی آنها، آشنائی یافته است، که بعداً نمونه‌های آنرا از تاریخ بیان خواهیم نمود. لیکن آنچه نباید فراموش شود، اینست که در قسمتهای قبلی نیز گفته شده است، که از عمر و سابقه تاریخی نظرات پایزید انصاری، روحانیون متعصب نظیر آخوند درویره، فیئودالان (پشتون، آنهم در شرق افغانستان)، و پادشاهی مغل، قریب پنج قرن گذشته است.

در قطار آنها، بعد از مرگ پایزید انصاری، بقول «اسلانوف»، «برجسته‌ترین نماینده فیئودالان دنیوی و اهل شعر، خوشحال خان ختک»، رهبر قوم ختک، شاعر و مرد میدان (۱۶۱۳م - ۱۶۹۱م) شناخته شده است. خوشحال خان در سال ۱۶۴۱ (به عمر ۲۸ سالگی) بمقام رهبری قوم ختک رسید و الی ۱۶۶۰م در حمایت حکمروایان مغل قرار داشت. لشکر کشتی‌های پادشاه مغل را هم بدرقه می‌نمود. «اسلانوف» می‌نویسد که در زمان سلطنت «اورنگزیب»، با «مغضوبیت پادشاه» مقابل گردید، و در یک قلعه جنگی در هند به تبعید، محکوم شد. جائی که نخست در سال ۱۶۶۶م از آن رها یافت. پس از عودت بوطن، خوشحال خان، بزودی به مبارزه افغان‌ها، علیه امپراتوری مغل سهیم گردید. لشکر او در اتحاد با افریدی‌ها، شکست‌های متعدد و حساسی را بر اردوی مغل وارد آورده است.

صرف‌نظر از جنگ‌های نزدیک به بدون وقفه و اختلافات داخلی (یکی از پسران او، بهرام خان، به مغل یاری رسانید، کوشید تا مقام شهزاده‌گی را برای خود کمائی کند.)، خوشحال خان آثار مختلف و متعددی را از خود، عمدتاً بزبان پشتو (قسمتاً همچنان بزبان فارسی)، بمیراث گذاشته است. دیوان او چندین مرتبه منتشر شده است، که شاهد اثر استادانه بزرگ اوست. زبان نوشته‌های او را «اسلانوف» نمایانگر ساده‌گی، دقیق و پر معنی بودن آن می‌داند. اسلانوف می‌نویسد که: «خوشحال خان، قریب بر همه وقایع حیات اجتماعی و خصوصی شعر سروده است. محتوا و وسعت اشعار او، فوق العاده دامنه دار شناخته می‌شود. در اشعار غزل و رهنمود‌های تنظیم پرواز شاهین، نگارش شرح زنده‌گی بوسیله خودش، لعنت و نفرین علیه پسر خائن اش، نسخه‌های طبی و فراخوانی برای مبارزه.» (اسلانوف، صفحه ۴۷ - ۴۹).

یکی از مشکلات اساسی در امر تعریف درست از ملت برای جامعه افغانستان، ممکن است در آن نهفته باشد، که بقول «اولاف کروی»، تاریخ پشتون‌ها که مؤلف اصطلاح «پتان» را بکار می‌برد، بصورت دقیق بررسی نگردیده است. مؤرخین متوجه گردیده‌اند، که پشتون‌ها با تفاوت از بسیاری گروه‌های اجتماعی در جهان، مجسمات و آثار قدیمی و سائر یادگارها از خود

بجا نگذاشته اند. موصوف از موجودیت سالنامه های اقوام، افسانه ها و داستانها نام برده، همچنان از دست آورد های درخشان قوماندانان و پادشاهها پشتون که خارج از قلمرو آنها، در دهلی، الی درجه امپراتوری قدم گذاشته اند، نیز متذکر گردیده است. در اروپا مفهوم ملت و دولت ملی را با دولت در یک مرحله معین از رشد اجتماعی سیاسی، پس از انقلاب فرانسه، که فرهنگ نوین سیاسی، دیموکراسی را با خود داشته است، تعریف نموده اند، رهبری چنین دولت ها، در آغاز در تحت رهبری بورژوازی و یا سرمایه داری - صنعتی، قرار داشته است. برای اینکه تصویری مختصری از مراحل مختلف تاریخی کشور داشته باشیم، مرور وقفه های قریب پنجمده سال قبل را آغاز نمودیم.

در مقایسه با آثار دوران **بایزید انصاری**، آثار **خوشحال خان خٚتک**، در تاریخ پشتون ها، بهترین اسنادی برای تحلیل آن مرحله شمرده شده است. بار دیگر قابل تذکر است، که نفوذ ساختار اجتماعی اقتصادی، بخصوص بروز «فیئودالیزم»، خصوصیات خاص خود را داراست. وقتی، **لعنت و نفرین و شکایات خوشحال خان**، از پسرش را که، حال بیش از ۳۰۰ سال سپری شده است، در نظر بگیریم، با وجود آنکه، بحیث برجسته ترین نماینده فیئودالی در جمعیت پشتونی، خارج از محفل روحانیون یا حلقات دنیوی شمرده شده است، واضح دیده می شود، که اختلاف اش را با پسرش، بر مبنای ارزش های فرهنگی و اخلاقی قومی یا قبیله ای، می بیند. توقع اش ممکن آنچه بوده باشد، که پسرش از وی اطاعت کند. اما در عصر حاضر، وقتی پسر یا دختر در اکثر جوامع «مُدرن» به سن ۱۸ سالگی می رسند، سرنوشت خود را خود تعیین می کنند. از جانب دیگر، از دید دانشمندان دوران مُدرنیزم، بخصوص پس از انجام مؤفانۀ «روشنگری» در اروپا، که از نفوذ، حاکم "کلیسا ها" در غرب کاسته شده، راه را برای اداره های سیاسی - حقوقی «سیکولار» و دیموکراسی هموار گردید، در تصامیم و اهداف سیاسی، بتدریج، از نفوذ جهات اخلاقی و عاطفه و سایر "نورم های عنعنات و رسوم" کهنه، کاسته می شد. در اروپای غربی، متفکران نامدار چون "ایمانویل کانت" به انسان آزاد انفرادی، تأکید می ورزید: "جرات داشته باش، از فهم و عقل خود کار بگیر".

در جوامع فیئودالی اروپائی، مناسبات فرزندان و والدین در همان عصر و زمان، با مناسبات در قبایل پشتون، فرق داشته است. اما بهر صورت در جنگ بر سر قدرت، چنین حالات زیاد دیده شده است، که اختلافات سیاسی حتی بین پدر و پسر هم به قتل یکدیگر کمر بسته اند. بین بایزید انصاری و پدرش هم، نمونه دیگری است، که در یک فاصله قریب یکصد سال پیشتر، بوقوع پیوسته است (فاصله بین تاریخ های تولد بایزید انصاری و خوشحال خان خٚتک قریب صد سال تخمین می گردد.) «اسلانوف» به ادامه همچنان در باره کارنامه های خوشحال خان می نویسد: آثار خوشحال خان و توضیحات تاریخی در باره قوم خٚتک، ثابت می سازد، که درست یک مرد میدان جنگ هم بوده است، آشکار است که در جهت ایجاد و پایه گذاری یک دولت فیئودالی افغانی، می کوشیده است، که باعث تحریک بدگمانی ها و کج فکری های پادشاه مغل گردیده است. وابستگی خوشحال خان، به طبقه فیئودال، لحظات ذیل به جمله کارنامه های او حک خورده است: **موقف خصمانه علنی او علیه فرقه روشانی، علیه رهبران و پیروان سرسخت آن، بعنوان مثال بر ضد قوم بنگش و شاعران روشانی، منجمله بر ضد ارزانی، تأکید مکرر او بر ضرورت قدرت حاکم فیئودالی نیرومند، تا در موقفی قرارگیرد، که نیروی مقاومت مردم را درهم کوبیده بتواند.**

«اسلانوف» می گوید که درین رابطه می توان بعنوان مثال از محتوای یکی از اشعارش، دید: «در بین بنگش کافر و بی دین زیاد موجود اند، که برای آنها اوامر شریعت شعوری نیست، آیا بنگش پختون هستند (افغانها - قانون آنها: هدف مؤلف پینتولی است - مترجم)، بسوی آنها ببینید - آخر اینها کیستند؟ آنها به اصل و منشأ هیچ احترام ندارند، به عقیده همچنان، و به اسلام هم». ازین اظهارات بر می آید که از تمایلات وابستگی نژاد و نسب و هم عقاید مذهبی، با وضاحت بیشتر برای قریب عوام کار گرفته می شده است. تا حدی هم می توان گفت که در آن مرحله تاریخی بیشتر مطرح بوده و در تبلیغ سیاسی بکار می برده اند. ازینجاست، که در هر جامعه انسانی و صلح و هماهنگی زمانی بر قرار شده می تواند، که چنین موضوعات

در مناسبات سیاسی دخیل نگردد. حال بصراحت می توان چنین موضعگیری را با «راسیزم»، کاملاً یکی قبول کرد. محکومیت راسیزم، باید بی پرده و بدون حراس و بی امان صورت گیرد.

ازین اشعار همچنان بر می آید، که در آنزمان اختلافات قبیله‌ای، هم چنان باید خیلی شدید بوده باشد، در اروپا نیز اختلافات مشابه وجود داشته، با فرق اینکه در اروپا، «ملک الطوائفی» آنها، بشکل پادشاهی های کوچک، خیلی قبل از آنچه در قبایل پشتون بروز نموده است، اساس گذاری گردیده بود. در مرحله ای که در مناطق مختلف کشور ما، در مرحله نطفه گرفتن بوده است، در اروپا، عناصر ضد سیستم، یعنی عناصر سرمایه‌داری چهره و سود آوری خود را ظاهر ساخته بود. در حالیکه در کشور ما، سالیان بعد، نتایج تحقیقاتی «رایسنر» بعنوان مثال، از قسمتی از قبیله های پشتون، چنین تصویری بدست می دهد: «در محلات درانی، و همچنان در دیگر مناطق افغانی (بغیر از مناطق وزیر)، هیچ کسبه کار و تاجر وجود نداشته است. در آن محلات بطور عمده، تاجران و کسبه کاران تاجیک و در برخی محلات تاجران محترک و سود خوار هندی (آخری عمدتاً در شهر ها) فعالیت می نموده اند. محلات درانی از همان آغاز فاقد تقسیم کار درونی بین کسبه کاران و زارعین بوده اند.» (همانجا، صفحه ۶۱)

«رایسنر» به ادامه همچنان می نویسد: «به طریقی که درانی ها در محیط زیست تاجیک ها، بخصوص در نزدیکی مراکز شهر ها، از قبیل قندهار سکونت اختیار نموده بودند، بدون تردید خود را با شرایط موجود تقسیم اجتماعی کار، بین شهر و ده وفق داده بودند.» (همانجا) او مشاهدات «الفتون» را مبنی بر اینکه، به هر اندازه ای که به شهر نزدیک می شده است، به همان اندازه تعداد کسبه کاران در دهات درانی، کمتر دیده می شده است. (همانجا)

یکی از شرایط مساعد برای اروپائیان، موقعیت جغرافیائی و بخصوص راه های آبی و جنگلات طبیعی محسوب میگردد، که در مقالات دیگر نیز بر آن تماس صورت گرفته شده است و در رشد و انکشاف آنها، در پهلوی سائر عوامل نقش اساسی داشته است. در یک شعر دیگر خوشحال خان، که «اسلانوف» ترجمه آنرا خود بزبان آلمانی بیان داشته است، می نویسد که خوشحال خان افغانها را محکوم می شمارد: «آنها، نه از پدر اطاعت دارند و نه از معلم، همه با احدات هستند. و او آنها را بوسیله جنگ و مناقشه، به نابودی سوق داده است.» این اظهارات نیز با مخالفت پسرش بهرام خان، ارتباط داشته است.

در یک طرح زندگینامه، که یک افغان شناس انگلیسی، «اچ. جی. راورتی»، یک نقل از اشعار خوشحال خان را، قبلاً فرستاده است، نشان می دهد، که شاه جهان پادشاه حق خوشحال خان را بر ملکیت فینودالی، بعد از مرگ پدرش تأیید نموده است. («فیف») (اصطلاحی است با ریشه لاتینی، که در قرون اوسطی، در نظام های فینودالی، برای افرادی که، در برابر پادشاهان وفادار بوده و یا امور بخصوص انجام می داده اند، از جانب پادشاهان بخششی ها و یا ملکیت های سود آور، عمدتاً زمین دریافت می داشته اند، که می توانست، به میراث نیز بماند. در زبان آلمانی، اصطلاح «لیهن»، بمفهوم معادل آن بکار برده می شود. ازین مفهوم بعنوان «تیول» و «جاگیر» یاد شده است.)

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره